**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 026– 23 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## اصل در دوران امر بین زیاده و نقیصه

در جلسه گذشته بحثی مطرح شد که از سوال دوستان متوجه شدم باید بحث را بازتر کنم. این بحث ثمرات زیادی دارد و در مواضع دیگر نیز فایده بخش است.

روایت عبد الله بن عمرو بن عاص نقل های مختلفی داشت و این تعابیر در آنها وجود داشت: « مَنْ أَخَذَ بِفَمِهِ، وَلَمْ يَتَّخِذْ خُبْنَةً، فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ،» « لَيْسَ عَلَى آكِلٍ سَبِيلٌ» « وَ إِنْ أَكَلَ وَ لَمْ يَأْخُذْ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ» «يَأْكُلُ غَيْرَ مُتَّخِذٍ خُبْنَةً» در این تعابیر، قید حاجت اخذ نشده است. اما در نقل دیگری قید حاجت اخذ شده است: « مَنْ أَصَابَ بِفِيهِ مِنْ ذِي حَاجَةٍ غَيْرَ مُتَّخِذٍ خُبْنَةً فَلَا شَيْ‏ءَ عَلَيْهِ» بحث این است که چگونه با قید «من ذی حاجه» برخورد می شود؟

شبیه این بحث در روایات لا ضرر و لا ضرار وجود دارد که برخی قید «فی الاسلام» دارد و برخی ندارد. در برخی نقل ها«علی مؤمن» دارد و در غالب نقل ها ندارد. برخی ادعا می کنند: در دوران امر بین زیادت و نقیصه، اصل این است که عبارت بوده و در اثر سهو راوی یا ناسخ افتاده است. در بحث لا ضرر و لا ضرار این مطلب به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. تنها به صورت اجمال مطلب صحیحی که آیت الله والد بیان کرده را اشاره می کنم.

### استدلال قائلین به صحت زیاده: طبیعی بودن سقط

استدلال قائلین به صحت زیاده این است که سقط امری طبیعی است و عوامل متعددی باعث رخ داشتن اشتباه و منتقل نشدن عبارت است. اما زیاده طبیعی نیست و همین باعث می شود که عقلا اصل را بر وجود زیاده گذاشته، می گویند: برای کسی که زیاده را نیاورده، سهو رخ داده است.

#### اشکال: عدم توجه به عوامل ایجاد تحریف

اما این مطلب ناتمام است و ناشی از عدم توجه به عوامل ایجاد تحریف است. هم از ناحیه سقط و هم از ناحیه زیاده، عواملی برای تحریف وجود دارد که باید این عوامل را در هر مورد سنجید و دید آیا عامل طبیعی منحصر به سقط است یا عامل طبیعی منحصر به زیاده است یا هر دو عامل امکان پذیر است؟ و در صورت امکان پذیر بودن هر دو عامل، احتمال هر یک از دو عامل به چه میزان است؟ به همین تناسب آیت الله والد در کتاب النکاح به صورت تفصیلی عوامل زیاده و نقیصه را مطرح کردند که بسیار قابل استفاده است.

### تطبیق بحث در قید «من ذی حاجه»

آیا سقط «من ذی حاجه» طبیعی است یا زیاد شدن آن طبیعی است؟

#### غیر طبیعی بودن سقط قید اصلی کلام

درباره سقط، غفلت از قید «من ذی حاجه» غیر طبیعی است. زیرا قید اصلی کلام و موضوع اصلی کلام بحث ضرورت است. در صورت وجود این قید، محور کلام این است که تنها در ظرف ضرورت، اکل جایز است. باید دقت داشت: هر میزان موضوعیت داشتن قید در نظر عرف، مهم تر باشد حذف آن غیر طبیعی تر است.

در بحث «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» قید «فی الاسلام» به دو نحو معنا شده است. اولی به قانون شریعت معنا شده است. در معنای دیگری مرحوم صدوق در فقیه بیان کرده که مسلمان شدن نباید منشأ تضرّر به شخص شود. به همین دلیل ایشان در جایی که میّت و وارث در اسلام و کفر تفاوت داشته باشند، بیان می کند: کافر از مسلمان ارث نمی برد ولی مسلمان از کافر ارث می برد و استدلال می کند که اگر این شخص کافر بود، ارث می برد در صورت مسلمان شدن نیز باید ارث ببرد و اسلام نمی تواند موجب تضرّر او شود. اگر «فی الاسلام» به معنای اخیر باشد، محور کلام این قید است به این معنا که مسلمان شدن شخص نباید منشأ تضرّر باشد. پس حذف «فی الاسلام» طبیعی نیست. اما اگر «فی الاسلام» به معنای قانون اسلام باشد، ذکر و عدم ذکر آن تفاوت جدی در محتوا ایجاد نمی کند و این قید، تأکید مطلبی است که اگر وجود نداشت نیز استفاده می شد. در این فرض ممکن است گفته شود: در اصل «فی الاسلام» بوده و به اشتباه حذف شده و ممکن است بر عکس باشد و در اصل وجود نداشته و زیاد شده است.

همچنین قید «علی مؤمن» خصوصیت خاص دارد و قید مهم کلام است و بیان می کند: مؤمن نباید متضرّر شود. به همین دلیل حذف آن طبیعی نیست. اما زیاده «علی مؤمن» کاملا طبیعی است زیرا بسیاری از لطف ها و منت هایی که در شریعت است، درباره مؤمنین است. همین تناسبات حکم و موضوع باعث می شود که راوی تصوّر کند، این برای مؤمن است و همین منشأ زیاده «علی مؤمن» در ذهن راوی می شود.

#### عوامل متصوّر در وقوع زیاده

در بحث حاضر، سقط «من ذی حاجه» طبیعی نیست اما درباره زیاده چند عامل ممکن است:

##### عامل اول: تعمّد در زیاد کردن قید

امکان دارد به علت فتوای به اختصاص اکل به فرض ضرورت، قید «من ذی حاجه» اضافه شده باشد. زیاده عمدی با وثاقت راوی سازگار نیست. اگر روایت از نظر سندی صحیح باشد، تعمّد در زیاد کردن قیدی که تأثیر اصلی در مضمون روایت دارد، خیانت در نقل است و با وثاقت سازگار نیست. البته چون این روایت عامی است، وارد بحث سندی نمی شویم و تنها به دنبال بیان قواعد بحث هستیم.

##### عامل دوم: تفسیر روایت با اضافه کردن قید

برخی در اینگونه موارد جمعی را مطرح می کنند که به نظر ما صحیح نیست. اینگونه گفته شده که روایات مطلقاتی داریم که در آنها بیان شده: «یجور للماره الاکل من الثمره» در مقابل مقیّداتی داریم که در آنها بیان شده: «من اجل اهل الضروره اجاز النبی ص الاکل» جمع بین مطلق و مقیّد این است که اجازه در ظرف حاجت و ضرورت است. این اطلاق و تقیید منشأ می شود که شخص مراد از روایت مطلق را مقیّد بداند و به همین دلیل، قیدی که از سایر روایات استفاده می کند را به روایت اضافه کند. البته افزودن به چند نحو می تواند صورت گرفته می شود:

###### اضافه کردن عمدی تفسیر

امکان دارد اضافه به صورت عمدی اتفاق بیافتد. هر چند این کار بد سلیقگی است اما خیانت تلقّی نمی شود.

###### اضافه کردن سهوی تفسیر

طبیعی تر آن است که سهو رخ داده باشد و این سهو به دو صورت قابل تحقّق است:

یکی آن است که انس ذهنی که از فتاوا و سایر روایات ایجاد شده، باعث خطا شده و قید «من ذی حاجه» ناخودآگاه اضافه شود.

دیگری آن است که در حاشیه کتاب قید «من ذی حاجه» افزدوده شده تا اشاره شود مراد پیامبر ص جواز اکل در صورت حاجت است. ناسخ بعدی تصوّر کرده حاشیه تفسیری، جزئی از متن روایت است و به همین دلیل به متن اصلی منتقل کرده است.

آیت الله والد در بحث عوامل زیاده، به این مثال جالب اشاره می کنند: در بحث نصاب زکات، روایتی وجود دارد که در آن، تمام نصاب های زکات کمتر از سایر روایات است.[[1]](#footnote-1) گفته شده: نسخه ای وجود دارد که در تمام موارد، «و زادت واحده» دارد. برخی بیان کردند: به علت اختلاف نسخه، تعارض این روایت با سایر روایات حلّ می شود. اما آیت الله والد می فرماید:

اولا: چرا در همه نصاب ها، ابتدا یک مورد کمتر بیان شده و پس از آن یکی بر آن افزوده شده است؟ بله اینگونه تعبیر کردن در برخی از موارد، نکته دارد. مثلا در آیه قرآن درباره مقدار اقامت اصحاب کهف سیصد سال نه سال بالا بیان شده است. در ترجمه مرحوم الهی قمشه ای، آمده است: یهودی ها پرسیدند در تورات مدت اقامت اصحاب کهف سیصد سال نوشته شده، چرا در قرآن سیصد و نه سال نوشته شده است؟ حضرت ع فرمود: تاریخ شما شمسی است و تاریخ ما قمری است و سیصد سال شمسی، سیصد و نه سال قمری است. این مطلب باعث حل این اشکال شد که چرا قرآن به این نحو تعبیر کرده و سیصد و نه سال تعبیر نکرده است؟ تفاوت تعبیر می تواند به این دلیل باشد که به یک حساب سیصد سال است اما به حساب قمری که مورد تأکید اسلام است، سیصد و نه سال است. اما در روایت نصاب زکات، اضافه کردن «و زادت واحده» در تمام نصاب ها فی نفسه غریب است.

ثانیا: چگونه در نسخی که «و زادت واحده» وجود ندارد، می توان تصوّر کرد که راوی یا ناسخ در تمام موارد «و زادت واحده» را ندیده و آن را حذف کرده است؟ این مطلب بسیار بعید است و همین سبب می شود که قضیه چیز دیگری باشد به این صورت که برخی بین روایاتی که نصاب بالاتر بیان کرده و روایتی که نصاب کمتر بیان کرده، جمع عرفی اشتباهی را قائل شدند که روایاتی که در نصاب یک مورد کمتر بیان کرده، مطلق است و به روایاتی که در نصاب یک مورد بیشتر گفته، حمل می شود.

شبیه این جمع عرفی در روایات بلوغ نیز مطرح شده که روایاتی که سیزده سال را حدّ بلوغ قرار داده، اطلاق دارد اعم از آنکه دو سال بیشتر داشته باشد یا نداشته باشد. بنابراین از باب حمل مطلق بر مقید، روایات سیزده سال بر روایات پانزده سال حمل شده و گفته می شود: سیزده سال و دو سال بیشتر موجب بلوغ است.

آیت الله والد این جمع را قبول ندارند و می فرمایند: اعداد نصّ در تحدید تلقّی می شوند و نمی توان از این نصوصیت رفع ید کرد. هر چند این جمع غلط است اما برخی قائل به آن هستند و امکان دارد ناسخ، قید «و زادت واحده» را به عنوان قیدی که مراد واقعی امام ع است را در حاشیه افزوده و این حواشی به توهّم اینکه قسمتی از متن هستند، داخل متن شدند.

این اتفاق بسیار رخ می دهد به خصوص آنکه در بسیاری از موارد، حواشی توضیحی بین سطور نوشته می شدند. آیت الله والد بیان می کردند: در مقابله نسخه های خطی، مشاهده می کردم که در برخی از نسخ، بعد از احمد بن محمد، بن عیسی وجود دارد و در برخی دیگر نیست. بعد از دقت دیدم، «بن عیسی» با خطر ریزتر از خط اصلی نوشته شده و تمام این موارد، جنبه تفسیری دارد. مثلا زیر علی، با خط ریز نوشته شده «بن ابراهیم» یا زیر احمد بن محمد با خط ریز نوشته شده «بن عیسی» به همین دلیل به این نتیجه رسیدم که اضافات تفسیری بوده است. اگر کسی به اضافه تفسیری بودن آنها دقت نکند، ممکن است اضافه تفسیری حاشیه ای داخل متن شود.

در مورد بحث نیز ممکن است، روایت عبد الله عمرو بن عاص در ابتدا قید «من ذی حاجه» نداشته و کسی آن را مطلق تلقّی کرده است. در مقابل برخی دیگر از روایات قید اهل ضرورت را دارند. به همین دلیل، حمل مطلق بر مقیّد صورت گرفته و «من ذی حاجه» در حاشیه به عنوان قید مقدّر روایت آورده است. اما این قید مقدّر، در نسخه های بعد داخل متن شده باشد.

در واقع دو احتمال بیان شد: سهوا از ابتدا وارد متن شده باشد و دیگری آنکه ناسخ بعدی اضافه تفسیری حاشیه ای را به توهم اینکه جزء متن است، داخل متن کرده است.

#### عامل طبیعی در مورد بحث

حال کدام یک از این دو احتمال قوی تر است؟

اگر انتقال روایت، انتقال کتبی باشد احتمال دوم قوی تر است و اگر انتقال روایت، انتقال شفاهی باشد احتمال اول قوی تر است. پس شناخت منبع اصلی روایت و شفاهی بودن یا کتبی بودن نقل اهمیت دارد. بنده در مقالات به منبع یابی تأکید ویژه دارم. در آخرین مقاله که درباره کمال الدین است، بحث های مبنای منبع یابی را دنبال کردم که چگونه می توان در روایات سند دار، منبع را کشف کرد؟ ابتدا این بحث را مطرح کردم که چگونه می توان نقل شفاهی یا کتبی را تشخیص داد؟ و در نقل کتبی چگونه می توان تشخیص داد که منبع نقل کتبی چه کتابی است؟ این بحث، بحث مهمی است و چون درباره منابع اهل تسنّن کار نکردم، نمی توان شفاهی یا کتبی بودن متن را تشخیص داد. هر چند احتمال زیاد این است که عمرو بن شعیب صاحب کتاب نباشد زیرا در قرن و دوره او لا اقل بین اهل سنت، کتابت حدیث رواج نداشته است. به همین دلیل احتمال قوی‌تر آن است که تحت تأثیر فتاوا، راوی به طور ناخواسته «من ذی حاجه» را اضافه کرده است. البته این مطلب نیازمند بحث است که آیا تفاوت ها در دوره ای حاصل شده که کتابت مرسوم بوده یا در دوره ای بوده که کتابت مرسوم نبوده است؟ سندهای روایت تا عمرو بن شعیب مختلف است و از عمرو بن شعیب به بعد متحّد می شود. احتمال بدوی که نیازمند بررسی و تحلیل است، این است که تفاوت ها به نقل های شفاهی برگردد. روایت عمرو بن شعیب از جنبه های دیگر مانند «مثلیها» تفاوت هایی زیادی است و همین می تواند کاشف از آن باشد که نقل از کتاب نیست. اگر نقل از کتاب رخ داده باشد، تغییرات محتوایی به حداقل می رسد مگر از باب داخل شدن حاشیه در متن.

باید دقت داشت: چارچوب تغییرات در نقل های شفاهی، به نحو نقل به معناست. در مرحله نقل به معنا یک سری تحریفات رخ می دهد و در مرحله انتقال از نسخه ای به نسخه دیگر، گونه دیگری تحریفات رخ می دهد. به احتمال زیاد، تفاوت در مرحله نقل به معنا و نقل شفاهی است هر چند به علت عدم تتبّع نمی توان این احتمال را تثبیت کرد.

در توضیح بیشتر باید گفت: اگر روایتی که «من ذی حاجه» دارد و روایتی که «من ذی حاجه» ندارد، هر دو از یک منبع مکتوب باشند و در هنگام انتقال از یک منبع مکتوب به منبع مکتوب، «من ذی حاجه» اضافه شده باشد، احتمال طبیعی تر دخول حاشیه به متن است زیرا در هنگام نقل از متن مکتوب به متن مکتوب دیگر، نقل به معنا به ندرت اتفاق می افتد. پس نقل به معنا فی الجمله مؤثر است و گاهی فتوای عامه سبب می شود که به هنگام استنساخ، نقل به معنا رخ دهد اما این اتفاق طبیعی نیست. بر خلاف نقل شفاهی که بسیار طبیعی است که باور و مأنوسات ذهنی راوی که از فتاوا و روایات مرسوم در آن عصر شکل گرفته، در نحوه نقل روایت اثر بگذارد. نحوه اشتباه در نقل از کتاب، سقط شدن عبارت یا مشابهت لفظی در کتابت مانند «برید» و «یزید» و مانند آن است. اگر زیاداتی نیز وجود داشته باشد، به علت زیادی ناشی از تفسیری است که داخل متن شده یا زیاد شدن تحیّات است. مثلا ناسخ، «علیه السلام» یا «صلی الله علیه و آله و سلّم» را زیاد کند. اضافه شدن تحیّات یا تعمّدی است یا به علت انس ذهنی با شنیدن نام پیامبر، «صلی الله علیه و آله و سلم» را اضافه می کند. به عنوان نمونه، در نسخه ای از رجال شیخ در ترجمه یک راوی آمده: ولد فی زمن ابی جعفر در حالی که در نسخه دیگر، علیه السلام اضافه شده است در حالی که مراد از ابی جعفر، ابی جعفر منصور است.[[2]](#footnote-2)

پس در مواردی که تحریفات طبیعی است، باید دید تحریف در کدام طرف طبیعی تر است. به نظر می رسد، حذف «من ذی حاجه» طبیعی نیست زیرا این قید رکن کلام است و حذف آن بسیار غیر طبیعی است. به هر میزان در روایت، بر قیدی تأکید شده باشد، احتمال غفلت راوی از قید ضعیف تر است. بر خلاف زیاده که عوامل طبیعی زیادت در اینجا وجود دارد. سقط عوامل خاصی دارد مانند پرش کردن از کلمه ای به کلمه ای دیگر.

#### نمونه دیگری برای سقط: روایت عبد الله بن سنان

یکی از نمونه های سقط روایت عبد الله بن سنان در مورد بحث است. روایت در کافی به این صورت نقل شده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِالرَّجُلِ يَمُرُّ عَلَى الثَّمَرَةِ وَ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ لَا يُفْسِدُ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ قَالَ وَ كَانَ إِذَا بَلَغَ نَخْلَةٌ (نخلُهُ) أَمَرَ بِالْحِيطَانِ فَخُرِقَتْ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ.[[3]](#footnote-3)

این روایت در محاسن برقی اینگونه نقل شده است:

قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ فَخَرِبَتْ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ[[4]](#footnote-4)

تحریف «فخربت» و «فخرقت» تحریف لفظی است چون از نظر نگارشی شبیه هم هستند. اما در نقل محاسن، یک عبارت کمتر است. طبیعی این است که قائل به سقط شویم زیرا در عبارت دو حیطان به کار رفته و چشم راوی یا ناسخ از الحیطان اول به الحیطان دوم است. یکی از علل سقط، پرش از یک کلمه به کلمه مشابه دیگر است. اما حذف «من ذی حاجه» اصلا طبیعی نیست به خصوص کلمه ای که از جهت نگارشی متفاوت است.

باید دقت داشت: ناسخ مثل ماشین نیست بلکه ناسخ، انسان است و در چارچوبی برای او سقط رخ می دهد. پس سقط به عنوان قانون طبیعی در استنساخ نیست و باید علل طبیعی سقط، وجود داشته باشد تا سقط رخ دهد. در چهار مقاله عروضی می گوید: کاتبی مطلبی را برای سلطان می نوشت. در همان زمان، همسرش از پشت سر گفت: آرد تمام شد. کاتب نیز حواسش پرت شد و نوشت: آرد تمام شد. هر چند امکان دارد این اتفاق رخ دهد، اما این اتفاق خاصی است و طبیعی و متعارف نیست. در نتیجه، در تحریفات عوامل متکرّر و عوامل خاص وجود دارد و باید در تحریفات، عوامل عمومی را مدّ نظر داشت چرا که عوامل خاص، از حد و حصر خارج است.

پس باید گفت: «من ذی حاجه» نبوده و این قید اضافه شده است.

در جلسه آینده فنی تر درباره جمع بین روایات بحث می کنیم. برای مطالعه و آمادگی به کلام نراقی در مستند مراجعه شود.

1. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج9، ص11، أبواب زکاه الانعام، باب2، ح6، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/9/11/)

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي بَصِيرٍ وَ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ وَ الْفُضَيْلِ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالا فِي صَدَقَةِ الْإِبِلِ فِي كُلِّ خَمْسٍ‌ ‌شَاةٌ- إِلَى أَنْ تَبْلُغَ خَمْساً وَ عِشْرِينَ- فَإِذَا بَلَغَتْ ذَلِكَ فَفِيهَا ابْنَةُ مَخَاضٍ- ثُمَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ حَتَّى تَبْلُغَ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ- فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ فَفِيهَا ابْنَةُ لَبُونٍ- ثُمَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ حَتَّى تَبْلُغَ خَمْساً وَ أَرْبَعِينَ- فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ أَرْبَعِينَ- فَفِيهَا حِقَّةٌ طَرُوقَةُ الْفَحْلِ- ثُمَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ حَتَّى تَبْلُغَ سِتِّينَ- فَإِذَا بَلَغَتْ سِتِّينَ فَفِيهَا جَذَعَةٌ- ثُمَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ حَتَّى تَبْلُغَ خَمْساً وَ سَبْعِينَ- فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ سَبْعِينَ- فَفِيهَا ابْنَتَا لَبُونٍ- ثُمَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ حَتَّى تَبْلُغَ تِسْعِينَ- فَإِذَا بَلَغَتْ تِسْعِينَ فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْفَحْلِ- ثُمَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ حَتَّى تَبْلُغَ عِشْرِينَ وَ مِائَةً- فَإِذَا بَلَغَتْ عِشْرِينَ وَ مِائَةً فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْفَحْلِ- فَإِذَا زَادَتْ وَاحِدَةٌ عَلَى عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ- فَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ- وَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ ابْنَةُ لَبُونٍ- ثُمَّ تَرْجِعُ الْإِبِلُ عَلَى أَسْنَانِهَا- وَ لَيْسَ عَلَى النَّيِّفِ شَيْ‌ءٌ وَ لَا عَلَى الْكُسُورِ شَيْ‌ءٌ الْحَدِيثَ.وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ وَ كَذَا كُلُّ مَا قَبْلَهُ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ‌ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ عَلَى مَا فِي بَعْضِ النُّسَخِ الصَّحِيحَةِ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ عِشْرِينَ- (فَإِنْ زَادَتْ وَاحِدَةٌ) فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ- إِلَى أَنْ قَالَ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ- (فَإِنْ زَادَتْ وَاحِدَةٌ) فَفِيهَا ابْنَةُ لَبُونٍ- ثُمَّ قَالَ إِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ أَرْبَعِينَ (وَ زَادَتْ وَاحِدَةٌ) - فَفِيهَا حِقَّةٌ ثُمَّ قَالَ- فَإِذَا بَلَغَتْ سِتِّينَ (وَ زَادَتْ وَاحِدَةٌ) فَفِيهَا جَذَعَةٌ- ثُمَّ قَالَ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ (وَ زَادَتْ وَاحِدَةٌ) - فَفِيهَا بِنْتَا لَبُونٍ ثُمَّ قَالَ- فَإِذَا بَلَغَتْ تِسْعِينَ (وَ زَادَتْ وَاحِدَةٌ) فَفِيهَا حِقَّتَانِ وَ ذَكَرَ بَقِيَّةَ الْحَدِيثِ مِثْلَهُ. [↑](#footnote-ref-1)
2. آیت الله والد در یادداشتی که در ابتدای کافی است، به این مطلب اشاره کردند. مطالب مقدمه کافی را آیت الله والد فرمودند اما بنده آن را نوشتم. در این مقدّمه ایشان در اصحاب الصادق یا اصحاب ابی جعفر علیهما السلام فرمودند اما بنده به اشتباه، جا بجا نوشتم. ایشان فرمودند چنین مطلبی در رجال شیخ است به نظرم این مطلب در اصحاب الباقر علیه السلام است و بنده به اشتباه نوشتم اصحاب الصادق علیه السلام. [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج2، ص528.](http://lib.eshia.ir/15101/2/528/) [↑](#footnote-ref-4)